



جایگاه ایران در سازمان رسانه فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان



مهدی نعلبندی

نویسنده و روزنامه نگار

چکیده

قفقاز یکی از نخستین حوزه‌هایی است که نه تنها از منظر تاریخی و فرهنگی در حوزه‌ی ایران فرهنگی واقع است، بلکه از منظر جغرافیایی نیز ۱۷ ولایت آن تا پیش از دوسده در محدوده‌ی تمامیت ارضی ایران قرار داشته است. جمهوری آذربایجان که در بین کشورهای حوزه‌ی قفقاز، بیشترین پیوند تاریخی، دینی و فرهنگی را با فرهنگ و تمدن ایرانی دارد؛ در عین حال بیشترین تنش‌های فرهنگی را با فرهنگ و تاریخ ایرانی داشته، حجم انبوه فعالیت‌های فرهنگی و هنری بر مدار گریز از ایران و گاه ضدیت با ایران را در این کشور همسایه شاهد هستیم. پیشینه و نظام مند بودن این فعالیت‌ها از جمله مواردی است که باید در بدو مطالعه و پژوهش در حوزه‌ی مسایل مربوط به جمهوری آذربایجان به آن دقت شود.

این مقاله ضمن ارایه‌ی نمونه‌هایی از بروز و ظهور این فعالیت نظام مند در عرصه‌های فرهنگی، هنری و تاریخی به تحلیل محتوایی نمونه‌ها پرداخته مدعای نگارنده مبنی بر پیشینه و نظام مندی این گونه فعالیت‌ها را به اثبات می‌رساند.

کلید واژه‌ها: ایران، رسانه، فرهنگ و هنر، جمهوری آذربایجان

کشوری که اینک به نام «جمهوری آذربایجان» در همسایگی شمالی ایران واقع است و در گذشته ای نه چندان دور و پس از انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمنچای با نامهایی چون «جمهوری دمکراتیک آذربایجان» و «جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی» نیز شناخته شده است، کشوری است با مساحتی بالغ بر ۸۶۶۰۰ کیلومتر مربع در شرق منطقه قفقاز و غرب دریای قزوین (مازندران یا خزر) که بخشی از خاک آن توسط همسایه غربی اش ارمنستان اشغال گردیده است. جمهوری اسلامی ایران، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و اعلام استقلال «جمهوری آذربایجان» در ۱۸ اکتبر همان سال، ظهور این کشور را به عنوان واحد سیاسی مستقل در عرصه ی بین المللی به رسمیت شناخت و هم اکنون سفارت و کنسولگری های جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان در شهرهای باکو و نخجوان و نیز تهران و تبریز دایر است.

آذربایجان از نظر غلبه آماری ساکنان شیعه، دومین کشور جهان پس از ایران است و از این منظر عمیق ترین ارتباط دینی، تاریخی و فرهنگی را در بین کشورهای حوزه ی قفقاز با ایران دارد و از گذشته ی دور - و امروزه نیز - سفر به شهرهایی چون مشهد، قم و تبریز، آرزویی برای هر آذربایجانی بوده و هست که این امر نمودار عمق پیوند عاطفی مردمان جمهوری آذربایجان با ایران است.

در طول سال های پس از ۱۹۹۱ تاکنون سفرهای متعددی از سوی نیروهای فرهنگی، هنرمندان، نخبگان و دانشگاهیان دو کشور انجام شده و تداوم این ارتباط ها و تبادل دیدگاه ها ضمن تعمیق شناخت فرهیختگان هر دو کشور از واقعیت های فرهنگی و تاریخی همدیگر، در برخی مقاطع به انجام کارهای مشترک از سوی این نیروها نیز منجر شده است.

آنچه اما از سوی «سازمان رسانه، فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان» در طول این سال ها بر آن اصرار ورزیده می شود، تداوم مشی ای است که از حدود ۷۰ سال پیش و از سالهای ۱۹۴۰ به بعد و بر محور دیگرگونه جلوه دادن و نادیده انگاشتن علاقه تاریخی فرهنگی دو کشور و تعمیق ضدیت با ایران آغاز گردیده است. منظور از «سازمان رسانه، فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان» آن بخش از بدنه ی رسانه و فرهنگ و هنر این کشور است که در تعمیق دیدگاه مذکور، نهاد حاکمیت را یاری می رسانند و با تالیف کتاب به ویژه کتب مربوط به درس تاریخ نظام آموزشی -، تولید فیلم های سنمایی و تولید آثار ادبی و سرودن منظومه هایی، ایران و قومیت های فارس زبان ایرانی را به عنوان دشمنی برای آذربایجان و آذربایجانی معرفی می کنند که در طول تاریخ و در تباری

با روسیه ی تزاری به تجزیه ی آذربایجان واحد مورد ادعاشان اقدام کرده اند . این دیدگاه علاوه بر کارکرد داخلی آن، پس از سال های فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی کارکردی فرامرزی نیز یافته است و «سازمان رسانه، فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان» در تلاش است تا با پمپاژ این دیدگاه به مناطق آذری نشین ایران، دستگاه دیپلماسی کشور متبوع خود را در بهره جستن از کارکردهای دیپلماتیک آن یاری رساند. سازمان مذکور در کنار توفیقات داخلی در ساماندهی گفتمان مورد نظر خویش به عنوان گفتمان غالب توده ی مردم در جمهوری آذربایجان، در عرصه ی فرامرزی نیز بی نصیب از توفیق و چالش نبوده است.

در این مقاله تلاش می شود ضمن بررسی و «تحلیل محتوا» بی نمونه هایی از آثار همسو با جریان مورد نظر «سازمان رسانه، فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان» در کتب درس تاریخ مدارس، مطبوعات، منظومه های ادبی و آثار سینمایی؛ تصویری از جایگاه فرهنگ، تاریخ و مدنیت ایرانی در آثار یاد شده ارایه، و کارکردهای درونمرزی و فرامرزی آن بررسی شود، و از این رهگذر پیشینه ی طولانی و عملکرد نظام مند فعالیت های ضدایرانی در عرصه های فرهنگ، هنر، و تاریخ در جمهوری آذربایجان مورد بررسی قرار گیرد.

جمهوری آذربایجان محمد امین رسول زاده؛ آغاز مشی ایران گریزی

محمد امین رسول زاده در سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ جمهوری آذربایجان را به عنوان نخستین جمهوری در دنیای اسلام تأسیس می کند و کتابی نیز بعدها با همین نام می نویسد که در سال ۱۳۸۰ توسط تقی سلام زاده ترجمه و از سوی نشر شیرازه در ایران چاپ می شود . نگاهی به این کتاب جهت ورود به بحث خالی از لطف نخواهد بود.

رسول زاده در مقدمه ی کتابش می نویسد: «جمهوری آذربایجان اولین حکومت جمهوری است که در جهان اسلام تشکیل شده است . این جمهوری در عین حال یک حکومت ترک است؛ به عبارت دیگر، ترکیه ای کوچک است.» (رسول زاده، ۵: ۱۳۸۰-۶)

رسول زاده در ادامه ی کتابش در باب ویژگی های جغرافیایی جمهوری آذربایجان می نویسد: «بنا به جغرافیای رسمی قبل از جنگ جهانی، آذربایجان به تبریز و حوالی آن که در ایران شمالی واقع است اطلاق می شد. آذربایجانی که نام آن پس از جنگ و انقلاب کبیر روسیه بر سر زبانهاست، عبارت از منطقه ای است واقع در شمال آذربایجان سلف الذکر که جنوب شرقی قفقاز را در بر می گیرد

و مرکز آن باکوست.» (رسول زاده، ۹: ۱۳۸۰)

این اظهار صریح و مکتوب محمد امین رسول زاده در عین حالی که ادعای وجود آذربایجانی باستانی در آن سوی ارس را دچار خدشه می‌کند بر اخذ نام تاریخی بخشی از اراضی داخلی ایران در حوالی تبریز برای جمهوری نوین در آن سوی ارس نیز تاکید می‌کند؛ اگر چه خود این جمهوری نوین نیز بخشی از اراضی جدا شده از ایران بوده است. رسول زاده در ادامه ضمن بیان این دغدغه اش که «خان نشین‌های آذربایجان هنوز هویت خویش را آنچنانکه باید و شاید درک نکرده بودند» و با اشاره به این نکته که «این خان نشین‌ها کاملاً تحت سلطه فرهنگی و نفوذ معنوی ایران به سر می‌بردند» بیان می‌کند: «آری! خواص این قوم خود را ایرانی می‌شمردند اما دیوان فضولی که همیشه بر روی رحله‌هاست، عاشیق‌هایی که برای کوراوغلو و یانیق کرم مویه می‌کنند و ساز دلگداز آنها، ماهنی‌های چوپانان که تا اعماق روح انسان نفوذ می‌کند، بیایاتی‌هایی که کودکان از دل و جان می‌خوانند و لایلاهایی که مادران برای دل‌داری دادن کودکان‌شان سر می‌دهند، همه و همه دال بر ضاللت سهمناکی است که این مردم گرفتار آن هستند و این پیام را سر می‌دهند: نه، این واقعیت ندارد، شما ترک هستید!» (رسول زاده، ۱۱: ۱۳۸۰-۱۲)

رسول زاده ضمن اشاره به ملا محمد فضولی شاعر پر آوازه‌ای که به سه زبان دنیای اسلام یعنی فارسی، عربی و ترکی شعر سروده و نخستین مقتل عاشورایی را به نثر در باب واقعه‌ی کربلا و به زبان ترکی نوشته است، با بیان این نکته که «دیوان فضولی بیشتر از هر جای دیگر در تبریز چاپ شده است» (رسول زاده، ۱۵: ۱۳۸۰) به حقیقتی اشاره می‌کند که در کتب درس تاریخ نظام آموزشی جمهوری آذربایجان نادیده انگاشته می‌شود:

«فضولی که با شعر

اول سبیدن فارسی لفظیله چوقدور نظم کیم

نظم نازک تورک لفظیله ایگن دشوار اولور

منده توفیق اولسا بو دشواری آسان ایلم

نوبهار اولغاچ دیکندن برگ گل اظهار اولور

(ترجمه: از آن سبب اشعار فارسی بسیار است که / سرودن نظم نازک با لفظ ترکی دشوار است /

اگر توفیقی داشته باشم این دشوار را آسان می‌کنم / که در نوبهاران خارها برگ گل می‌شکند.)

آغاز به ترکی سرایی می‌کرد، حقیقتاً کاری را که در زمان وی دشوار به نظر می‌رسید آسان نمود.

شرایط زمان که چنین عزمی را در فضولی ایجاد کرد، حتی شاه ایران را نیز به نوشتن اشعار ترکی ترغیب کرد.» (رسول زاده، ۱۵: ۱۳۸۰)

منظور رسول زاده در این مقام از شاه ایران، شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار سلسله صفویه است که در اشعارش «خطایی» تخلص می‌کرد و در صدد بود مرزهای ایران را تا سرحدات تاریخی ساسانیان گسترش دهد.

واکنش محافل ایرانی به نامگذاری جمهوری محمد امین رسول زاده به نام «جمهوری آذربایجان» نشانگر نگرانی محافل و اندیشمندان ایرانی از بروز دسیسه‌ای تاریخی است که هدف آن ایران است و نه قفقاز. از آنجا که در این مقاله قصدی برای پرداخت مستقل به این موضوعگیری‌ها نیست، تنها به بازخوانی دو موضعگیری و یک گزارش اکتفا می‌شود.

هنگامی که محمد امین رسول زاده در برابر حساسیت محافل ایرانی به نامگذاری جمهوری تازه مولود خود در قفقاز به نام آذربایجان می‌نویسد «... ما وقتی آذربایجان می‌گوییم، مقصود ما آذربایجان است که در قلمرو دولت روسیه است، نه دولت ایران و به مقدرات آذربایجان ایران، حق و حد دخالت نداریم...» و همین اظهار او در روزنامه‌ی رعد مورخه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۶ چاپ می‌شود، ملک الشعراى بهار در معروضه‌ای با عنوان «حزب مساوات چیست و چه می‌گوید؟» چنین موضع می‌گیرد: «ملا مکتبی بزرگ سکتته کرد، درب مکتب خانه شکست یا برای بیرون بردن تابوت آن را کردند، یک دفعه بچه‌ها، شاگردها به طرفی دویدند، دیگر آزاد شده بودند، می‌بایستی بدونند...» (بیات، ۴۷: ۱۳۸۰)

روزنامه جنگل نیز در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۶ می‌نویسد:

«... بدیهی است استقلال قفقاز و استخلاص آن‌ها غایت‌آمال و نهایت‌آرزوی فرد فرد مسلمانان ایرانی است ... ولی تسمیه‌ی این اسم و عنوان آذربایجان به خود دادن، بالا جبار خیال ما را متوجه به یک سری اسرار مهمه‌ی سیاسی که مدت‌ها است مطلعیم می‌نماید که انصافاً نمی‌توان در قبال این نکته لایقید ماند. اگر مقصود برادران قفقازی ما از اتخاذ این اسم، ضمیمه کردن قفقاز به ایران است دیگر شتر سواری دولا ندارد، یک دفعه بگویید قفقاز یکی از ممالک ایران، چنانی که بود، به همان اسامی که داشت. اگر ریگی در کفش نیست دیگر این رول جدید ... چه صیغه‌ای است...» (بیات، ۴۹: ۱۳۸۰)

ساعد الوزاره در گزارشی که در اواخر ربیع الثانی ۱۳۳۶ برابر با ۱۲ فوریه ۱۹۱۸ از کنسولگری ایران

در باکو با نمره ۱۸۵ به ایران ارسال می‌کند، ضمن بیان خبر انتشار روزنامه ای با عنوان «آذربایجان جزء لاینفک ایران» می‌نویسد: «... دو روز است روزنامه مزبور منتشر و در مطبوعه ی نوروز که متعلق به خود ایرانی هاست طبع می‌شود. عجالتاً هفته ای دو مرتبه طبع و توزیع و مؤسس آن فرقه ی دموکرات ایران است که می‌خواهد توسط این روزنامه خیال و افکار خودشان را راجع به ایران انتشار داده، جلوگیری از تهاجمات مطبوعات ترکی قفقاز بکنند. اگر چه اساس روزنامه به زبان فارسی است ولی برای این که بتوانند خیالات خودشان را به اذهان اهالی برسانند مقالات به زبان ترکی هم درج می‌شود.» (بیات، ۱۳۸۰: ۵۲)



هفتاد سال ایران گریزی، ایران ستیزی و

اسلام زدایی تا سال ۱۹۹۱

واکنش محافل ایرانی
به نامگذاری جمهوری
محمد امین رسول زاده به نام
«جمهوری آذربایجان»
نشانگر نگرانی محافل و
اندیشمندان ایرانی از
بروز دسیسه ای تاریخی است
که هدف آن ایران است
و نه قفقاز.

در سال‌های پس از رسول زاده و در دوران اتحاد جماهیر شوروی، با توجه به علقه‌های عمیق معنوی و فرهنگی که مردم ولایات مختلف قفقاز و به ویژه آذربایجان با ایران داشتند، تلاشی سازماندهی شده برای کمرنگ کردن جایگاه ایران آغاز می‌شود. ایران برای آذری‌های جدا شده از ایران در آن سوی ارس قانون تشیع بوده، مسلمانان و شیعیان ساکن در این سرزمین‌ها بر مبنای فتاوی‌ای مراجع خود در ایران و نجف عمل می‌کردند.

بر همین اساس از یک سو قتل عام گسترده و تبعید علمای دینی جهت تضعیف دینداری آغاز می‌شود و از دیگر سوی، ایران به عنوان دشمنی برای آذربایجان و آذربایجانی معرفی می‌شود که دستاویز این معرفی نیز برافراشتن جنگ ترک و فارس و معرفی «فارس» و «فارس زبان» به جای «ایران» است به عنوان دشمن آذربایجان.

با تغییر الفبا در ولایات قفقاز و نیز «جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی»، ارتباط نسل‌های جدید با متون تاریخی و ادبی پیشین قطع می‌گردد و زمینه برای روایت هدفمند تاریخ فراهم می‌شود. همزمان ترجمه ی هدفمند دواوین شاعرانی چون نظامی‌گنجوی و خاقانی

شروانی؛ بدل از متن اصلی و اورژینال این آثار، در اختیار مردم قرار می‌گیرد. منظومه‌ها سروده می‌شوند و ادبیات حسرتی شکل می‌گیرد که اوتوپای آن، تبریز اسیر در چنگال شوونیزم فارس است که زمانی پایتخت آذربایجان واحد مستقل به زعامت شاه اسماعیل خطایی بوده است. این تلاش به عرصه‌ی تاریخ و ادبیات محدود نمی‌شود و در تولید آثار سینمایی نیز تبلور می‌یابد.

دکتر قابیل جمالوف (جمال زاده) در این باره می‌گوید: «توضیحاً بگویم که آن موقع نمی‌گفتند «تاریخ ادبیات ایران»؛ از مسکو این طور دستور رسیده بود که باید می‌گفتند؛ تاریخ ادبیات فارس و تاریخ ادبیات تاجیک و نه «ادبیات ایران»! این هم سیاستی بود تا بگویند که بین ادبیات ایران و تاجیکستان و ما ارتباطی نیست! یک سیاست جدا افکنی.» (جمالوف، ۲۵: ۱۳۸۶-۲۶)

او در بخش دیگری از همین گفت و گو می‌گوید:



«بله، شاعران بزرگی مانند نظامی گنجوی و خاقانی

شروانی به زبان فارسی شعر گفته‌اند و قله‌های ادبیات و شعر ما و ایران هستند. ترجمه‌ی اشعار این بزرگان به زبان آذری در باکو منتشر شده است و متأسفانه مردم ما نمی‌توانند اشعاری را که این بزرگان سروده‌اند، بخوانند و ترجمه‌ها را می‌خوانند.» (جمالوف، ۲۷: ۱۳۸۶)

وجه دیگر این مقابله، تلاش در تعطیلی مراکز دینی و به انزوا کشاندن و از میان برداشتن عالمان دینی بود: «در دوران سیاه استبداد و اختناق استالین، حوزه‌های

علمیه، مراکز مذهبی، مدارس دینی و مساجد مؤثر را برچیدند و به موزه، اداره، انبار و... تبدیل کردند و عالمان آزاده و فقیهان بزرگ و مبارز را اعدام نمودند و از بین بردند. سال ۱۹۳۷ اوج این قتل عام‌ها و اعدام و تصفیه حساب‌های سیاسی بود. از این نظر «سال ۳۷» در ادبیات سیاسی ما به عنوان نماد استبداد و قتل و غارت حکومتی و پایمال شدن مظلومان درآمده است.» (شهیدی، ۴۴: ۱۳۸۵)

اینک با بررسی و تحلیل محتوایی برخی آثار ادبی و سینمایی و نیز نمونه‌هایی از مندرجات کتب درس تاریخ نظام آموزشی جمهوری آذربایجان، ضمن واکاوی تلاش‌های سازماندهی شده مورد ادعا در این مقاله، جایگاه ایران را در تولیدات «سازمان رسانه، فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان» به بررسی بیشتر می‌نشینیم.

با تغییر الفبا در ولایات قفقاز

و نیز «جمهوری سوسیالیستی

آذربایجان شوروی»،

ارتباط نسل‌های جدید با

متون تاریخی و ادبی پیشین

قطع می‌گردد و زمینه برای

روایت هدفمند تاریخ

فراهم می‌شود

سیمای ایران در شعر مورد نظر سازمان رسانه،

فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان

آذربایجان سرزمین شعر و موسیقی است و این دو هنر نزد مردم جمهوری آذربایجان ارجمندتر از سایر هنرهاست. مسیری که موسیقی و شعر در آن سوی ارس و در خطه ای موسوم به نام جمهوری آذربایجان پیموده‌اند، در جای خود قابل بررسی و تأمل است و از حوصله ی این مقاله خارج، لیکن واضح و مبرهن است که موسیقی در آذربایجان در ۲۰۰ سال اخیر رشد و بالندگی شگرفی داشته، هویتی مستقل یافته، و اسطوره‌هایی افسانه‌ای چون استاد هاییل علی اف و استاد رامیز قلی اف را در عرصه‌های کمانچه و تار به دنیا معرفی نموده است. اساتید این رشته به قرابت موسیقی ایرانی و آذربایجانی افتخار می‌کنند؛ چنانکه استاد هاییل علی اف در سفری که برای خداحافظی با کمانچه در سال ۱۳۸۴ به تبریز داشت، در گفت و گو با رادیو آذری برونمرزی تبریز (که نوار گفت و گو نیز موجود است) می‌گوید: «از اساتید موسیقی ایران خاطرات خوشی به یاد دارم. اساتیدی مثل شجریان، یاحقی، تجویدی، افتخاری و دیگران که هر کدام آوازه‌ای جهانی برای خود دارند... ما همه چیزمان یکی است؛ حتی نام مقامات موسیقایی مان؛ سه‌گاه، دوگاه، چهارگاه، راست پنجگاه، ... جایی که من کمانچه نواخته ام و محمدرضا شجریان خوانده است، بهترین شاهد بر ارتباط هنری میان ماست. ما به واسطه هنر با همدیگر دوست و فامیل شده ایم. من به خاطر ارتباط هنری ام با اساتید موسیقی ایران یک بار افتخار می‌کنم و به خاطر دوستی ام با آنان دوبار!»

بی شک بخشی از رشد و اعتلای موسیقی در آذربایجان مرهون دواوین شاعران سلفی چون ملامحمد فضولی بغدادی، ابوالقاسم نباتی، عمادالدین نسیمی، صراف تبریزی، راجی تبریزی، علی آقا واحد و دیگران، و غزل‌های آبدار و عروضی آنان است.

اما شعر در آذربایجان به دلیل تغییر الفبا و قطع ارتباط شاعران نسل‌های بعد با عروض و قالب‌های عروضی مسیری تنگ‌تر را پیموده، برخی ظرافات مقدور و ممکن در قالب‌های عروضی را از کف داده است. و نیز به دلیل دوری از معارف قرآنی و نکات عرفانی، در زمینه محتوا نیز دچار فقر مضمون و تکرار شده است که در بخشی دیگر از این و جیزه به برخی از این نمونه‌ها که شاعران آذری زبان ایران را در مقام پاسخ برانگیخته است، اشاره‌ای خواهد شد.^۱

سیمای ایران در منظومه‌ی گلستان

یکی از منظومه‌هایی که به طور مستقیم به موضوع ایران و آذربایجان می‌پردازد، منظومه

«گولوستان» است که در سال ۱۹۵۹ میلادی برابر با ۱۳۳۸ هجری شمسی توسط «بختیار وهاب زاده» سرود شده است.^۲

محتوای منظومه همانگونه که از نامش پیداست به عهدنامه ی گلستان مربوط است. داستان منظومه، دو شخصیت محوری دارد که عبارتند از: عینکلی جناب (جناب عینکی) و توپساققال آغا (آقای ریش بلند) که اولی راتی شف نماینده ی امپراتوری روسیه است و دومی عبدالحسن خان شیرازی نماینده ی ایران و یا به احتمال اقوی؛ عباس میرزا سردار ایرانی در جنگ های ایران و روس.

منظومه این گونه آغاز می شود:

ایپک یایلغییلا او، آستا-آستا

سیلیب عئینگینی گوزونه تاخدی

آییلیب یاواشجا ماسانین اوسته

بیر مؤهوره باخدی، بیر قولا باخدی

کاغیذا هوسله او دا قول آتدی

ترجمه: باشال ابریشمی اش آرام آرام عینکش را / پاک کرد و عینک را به چشمش زد/ خم شد و به آرامی بر روی میز / نگاهی به مهر و نگاهی به امضا انداخت / و با شوق او نیز امضایی بر کاغذ انداخت. می بینیم که تا اینجا ی منظومه، طرف آغازگر و نخستین امضا کننده ی معاهده؛ ایران است. بختیار در بخش دیگری از منظومه چنین می سراید:

دلدی سینه سینی آذربایجانین

باشینی قالدیردی،

آنجا ق دم به دم

کسدیلر سسینی آذربایجانین

او گولودو کاغیذا قول چکن زامان،

قییدی اورکلرین هیجران سسینه

او گولودو حاق او چون دایم چارپیشان

بیر خالقین تاریخی فاجیعه سینه

آیلشیب کناردا توپساققال آغا،

هردن موترجیمه سوالار وئریر

چئور یلیبر گاه سولا ، باخیر گاه ساغا ،

باشینی یئلله دیب تسبئح چئوریر

ترجمه: سرش را بلند کرد/ لیکن دم بدم / خفه کردند صدای آذربایجان را/ او به هنگام زدن امضا بر پای کاغذ خنید/ اغماض کرد بر صدای هجران سینه ها/ او خنید بر فاجعه ی تاریخی خلقی / که دایم برای حق تلاش کرده است/ به کناری نشسته است آقای توپریش (ریش بلند) / هر از گاهی سؤالی از مترجم می کند/ گاهی به چپ بر می گردد و گاهی نگاهی به راست می کند/ سرش را می جنباند و تسبیحش را می چرخاند.

بختیار وهاب زاده در معرفی دو طرف امضاکننده ی معاهده می گوید:

طرفلر قول چکدی موعاهیده یه...

طرفلر کیم ایدی؟ هر ایکسی یاد!

یادلا رمی ائده جک بو خالقا ایمداد؟!

ترجمه: دو طرف، معاهده را امضا کردند/ که بودند دو طرف؟ هر دو بیگانه ! / آیا بیگانگان به امداد این خلق خواهند آمد؟!

منظومه در ادامه روایتی از اسطوره ها می دهد و دوباره به گلستان بر می گردد:

طرفلر ساکیتدیر، غضبلی دئیل،

محو اولان قوی اولسون، اونلارانه وار

ایمضالار آتیلیر بیر-بیر، ائله بیل،

سئوگی مکتوبونا قول چکیر اونلار

آتیب ایمضاسینی هر کس وار اغا،

ایلشیر ساکیتجه کئچیب یئرینه

عئینکلی جنابلا، تسبئحلی آغا،

قالخیب آل ده وئریر بیر-بیرینه

اونلارین بیرلشن بو اللریله

آیریلیر ایکبیه بیر ائل، بیر وطن

آخیدیب گوزوندن یاش گیله-گیله،

بو دهشتلی حالا نه دئییر وطن؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بیر دئین اولمادی، دورون آغالار!
 آخی، بو اولکه نین اؤز صاحیبی وار
 سیز نه یازیرسینیز بایاقدان بری،
 بس هانی بو یوردون اؤز صاحیبیری؟
 بس هانی حقیقت، بس هانی قانون؟
 قوجادیر بو یوردون تاریخی، یاشی
 بس هانی کؤ کسونه سرحد قویدوغون،
 بیر واحد اولکه نین ایکی قارداشی؟

ترجمه: دو طرف ساکتند، غضبناک نیستند / بگذار هر که محوشدنی است محوشود، آنان را چه؟! /
 امضاها یکی یکی زده می شوند، تو گویی / امضایی بر نامه ای عاشقانه می زنند / هر کس امضایش
 را بر ورق می زند، بر جای خود به آرامی می نشیند / جناب عینکی و آقای تسبیح به دست / بر
 می خیزند و دستی نیز با هم می دهند / با یکی شدن دو دست آنان / یک ایل، یک وطن به دو تکه
 می شود / از دیدگانش چشمه چشمه اشک جاری می کند / و وطن بر این حال دهشتناک مویه می کند
 / کسی نگفت: برخیزید آقایان ! / آخر این کشور صاحبی دارد / شما از آن زمان چه طلعی را
 می نویسید؟ / پس کجایند صاحبان اصلی این کشور؟ / پس کو حقیقت؟ کو قانون؟ / این کشور
 تاریخی پیر دارد / پس کو دو برادر کشور واحدی که / بر سینه اش مرز و سرحد کشیدید؟

در سراسر منظمه تصویری از دو طرف امضاکننده ارایه می شود که پیش تر آغاز شده است و آن
 اینکه دو بیگانه برای خاتمه ی نزاع خویش، کشوری دیگر را به دو نیم می کنند:

آخی، کیم بو حاقی وئر میشدیر سیزه،
 سیزی کیم چاغیر میش وطنیمیزه؟
 نئچه وخت سنگرده هئی اولاشدیلار،
 گولوستان کندینده سوودالاشدیلار

ترجمه: آخر این حق را چه کسی به شما داده است؟ / شما را چه کسی به وطنمان فراخوانده
 است؟ / مدتی در سنگر روزه کشیدند / و در روستای گلستان سودا نمودند.

بختیار و هاب زاده پس از فرازی طولانی و عاطفی بالاخره پای قوم فارس ایرانی را میان معرکه می کشد:
 وئردیک، صاحیبیمیز یئنه " وئر " - دئدی

لاپ یاخسی ائله ییب دوغوردان، بیزه
بیری "باران" - دندی، بیری "خر" - دندی
بیزی هم یئدیله، هم ده میندیله،
آما دالیمیز جا گیلئیلندیله

ترجمه: دادیم و صاحبمان باز گفت؛ بده! / خوب کرد و به راستی که ما را / یکی "باران" (گوسفند به روسی) و آن دیگری "خر" لقب داد / ما را هم خوردند و هم سوار شدند / اما پشت سرمان گله ها کردند. و بالاخره بختیار وهاب زاده منظومه اش را با وام گرفتن ابیاتی از منظومه ی «حیدر بابایه سلام» استاد شهریار به پایان می برد تا شهریار ملک سخن را نیز وارد معرکه ای کند که آراسته است. نگاهی که وهاب زاده در این منظومه دارد؛ چه پیش از او در سال های پس از محمد امین رسول زاده و چه پس از او به شیوه های گوناگون بیان می شود. در سال های پس از ۱۹۹۱ همین نگاه وارد کتاب های درس تاریخ نظام آموزشی جمهوری آذربایجان می شود و تاریخی را برای نسل نو این جمهوری روایت می کند که در بخشی دیگر از این نوشتار به صورت گذرا مرور خواهد شد.

و مکاتباتی شبه مناظره با استاد شهریار:

در دیوان ترکی استاد شهریار شاهد پاسخ هایی از سوی استاد شهریار هستیم که هر کدام شعری است در پاسخ شعری که از باکو رسیده است. مکتوب هایی از سوی سلیمان رستم و راحیم علی اف که نگاهی به این مکاتبات، خود سندی بر تیزی بی و ژرف اندیشی استاد شهریار و در عین حال طبع سلیم و حلم ویژه ی استاد در این دریافت ها و ارایه پاسخ هاست. ناگفته نماند که سه عنصر بیداری اسلامی؛ بایستگی و تحقق آن، ایرانیت و همراهی با انقلاب اسلامی در اشعار ترکی استاد شهریار به دفعات بیان و بر آن تأکید می شود که بهترین شاهد بر این مدعا خود اشعار ترکی استاد است. علاوه بر این، شهریار در جای جای اشعار ترکی خود به ویژه در منظومه ی بلند "سهندیه" به خلفای شعر فارسی ادای احترام می کند که بررسی آن مجال فراخ و دیگر می طلبد. این نکته را نیز یاد آور شوم که خود استاد شهریار رمز توفیق خود را مؤانست با قرآن و دیوان حافظ می داند که این نظر ایشان در گفت و گوی استاد با رادیو تبریز در حاشیه ی مراسم تجلیل ایشان در دانشگاه تبریز با صدای خود ایشان موجود است و زهی تأسف که این بخش از حیات ایشان در سریال شهریار ساخته ی کمال تبریزی به فراموشی سپرده شد. و اینک نگاهی به مکاتبات استاد با شاعران آن سوی ارس.

محمد راحیم نامه ی منظومش به استاد شهریار را این گونه آغاز می کند:

یئنه جوشدی طبعیم منه ساز وئرین

قیشلا یو خودور ایشیم منه یاز وئرین

آیاغی آلتینا شهر یاریمین

سالماق او چون قالی، پای انداز وئرین (شهریار، ۲۴۲: ۱۳۸۳)

ترجمه: باز جوشید طبع من، سازم بدهید/ مرا با زمستان کاری نیست، بهارم بدهید/ برای انداختن به زیر پای شهر یارم/ قالی و پای اندازم بدهید.

و این نامه اینگونه به پایان می رسد:

اومیدله هر زمان یاشادین اوژون

یوللاردا حسرتله قالماسین گوژون

گوئندر بو شعرینی قوجا تبریزه

شهر یار بیلیرکی حکمی وار سوژون (شهریار، ۲۴۸: ۱۳۸۳)

ترجمه: تو هر زمان با امید زیستی/ نشاید که دیده ات با حسرت به راه بماند/ بفرست این شعرت را به تبریز پیر/ شهر یار می داند که سخن را حکم و حکمتی هست.

پاسخ استاد به این شعر بسیار ظریف است و نشان از نگاه ژرف استاد دارد. بنگرید:

ایگیت لر یوردی قفقازیم سنه مندن سلام اولسون

سنین عشقوندن ایراندا هنوز صبری تالان واردیر

آنام تبریز منه گهواره ده سوئلردی: یاوروم بیل

سنین قالمیش او تایدا خاللی تئلی بیر خالان واردیر (شهریار، ۹۹: ۱۳۸۳)

ترجمه: ای دیار جوانمردان ای قفقاز! تو را از من سلام / از عشق تو در ایران هنوز صبر به تاراج رفته ها هست / مادرم به گهواره مدام می گفت: بدان یاورم / تو را خاله ای صاحب گیسو و خال در آن سوی ارس هست.

و ابیات پایانی این جواب:

...بیزی کفر اهلی ایسترسه یوکون چاتماق او چون ایستر

بیزه بونلاردان آرتیق قالسا بیر بیرتیخ پالان واردیر

... اورک قانیله من ده یازدیم آی نازلی آنام قفقاز

سنین ده "شهریار" تک بو تایدا بیر بالان واردیر (شهریار، ۱۰۰: ۱۳۸۳)

ترجمه: اهل کفر اگر طالب مایند برای افراشتن بارشان است بر کرده مان / از اینان اگر ما را میراثی باشد، تنها دریده پالانی است / ... با خون دل، من نیز نو شتم ای نازنین مادرم قفقاز! / تو را نیز چون شهریار فرزندی در این سوی است.

استاد شهریار در این مکاتبات تنها با کورا نه؛ که قفقاز را می بیند و سخن از قفقاز می راند. او در یکی دیگر از مکاتباتش با محمد راحیم می سراید:

گاه عربی گاه عجمی کیشله سین

هی بو اونی هی او بونی دیشله سین

اربا بالارین کر خاناسی ایشله سین

ایندی داخی ملت لرده آییلیب

آعیزلارین دیشلری ده ساییلیب (شهریار، ۹۷: ۱۳۸۳)

ترجمه: گاه عرب و گاه عجم راکیش کند / مدام؛ این آن را، و آن این را نهیب زند (گاز بگیرد) / و کارخانه ارباب ها به کار افتد / اینک دیگر ملت ها نیز بیدار شده اند / و در دهان ها دندان ها نیز شمرده شده اند.

و اما سلیمان رستم که مدتی نیز در تبریز بوده است نامه هایی برای استاد می نویسد و پاسخ هایی دریافت می کند. شهریار شعر یتیم مالی را در جواب یکی از نامه های سلیمان رستم می سراید و از تکه تکه شدن وطن می نالد. استاد در جواب یکی دیگر از نامه های سلیمان رستم و در حالی که انتظار امام خمینی را می کشد، شعر آیریلیق را باز در پاسخ سلیمان رستم می سراید. استاد در جواب یکی از نامه های سلیمان رستم اوضاع ایران در روزهای انقلاب را به تصویر کشیده می گوید:

بیز بیر دریا قان وئر میشیک

زندانلاردا جان وئر میشیک

قیرخ نسلی قوربان وئر میشیک

شریعتی تک انسانلار

تختی کیمی پهلو انلار

بیز اعتصاب ائتدیک تمام

الی یالین ائتدیک قیام

قویون گلیر "نایب امام"

جهاد دئسه دارتیلاریق

قیریلساق دا قورتولاریق (شهریار، ۲۱۱: ۱۳۸۳-۲۱۲)

ترجمه: ما دریایی از خون داده ایم / به زندان‌ها جان داده ایم / چهل نسل قربان داده ایم /
انسان‌هایی چون شریعتی / پهلوانانی چون تختی / ما همگی اعتصاب کردیم / دست خالی قیام
کردیم / راه بگشایید می‌آید "نایب امام" / اگر حکم جهاد دهد؛ به سان گندم به این آسیاب، آرد
می‌شویم / و اگر نیز کشته شویم راحت می‌شویم.

سلیمان رستم که مجموعه‌ی شعر جنوب حسرتی^۳ او معروف است و در سال ۱۹۸۲ یعنی ۱۳۶۱
در باکو و با الفبای فارسی چاپ شده است، مصرعی دارد که می‌گوید "شعریمین بیر بیتینه قرآنی
وئرسن وئرمه رم یعنی که اگر قرآن را بدهند یک بیت از شعرم را نمی‌دهم". استاد عزیز دولت
آبادی که درویش تخلص می‌کند^۴، غزلی با همان ردیف «وئرمه رم» می‌سراید و در دو بیت پایانی
غزل پاسخ سلیمان را به صراحت چنین می‌دهد:

واردی سؤز «درویش» سؤزونده دوغروسو بیر بیتینه

جانی سرمست ائیلیه ن صهبانی وئرسن وئرمه رم

کئچ «سلیمان» ین سؤزوندن، قرآنین بیر حرفینه

مین مذهب دفتر و دیوانی وئرسن وئرمه رم (وطن، ۱۶۶: ۱۳۸۵)

ترجمه: حرف هاست در سخن درویش، به راستی که به یک بیت او / صهبای سرمست کننده ی
جان را بدهی، سخن درویش را در قبالتش - نمی‌دهم / بهل سخن سلیمان را که به یک حرف قرآن
/ هزار دفتر و دیوان مذهب را نمی‌دهم.

در این باب سخن بسیار بسیار است و مجال این مقاله اندک. و اما حسن مقطع این بخش یک
بیت از شعر «اؤز دیلیمین دو عاسی» استاد شهریار باشد:

دینه قارشى بابکی افشینى بیر دگان ائدیب

بارالها دینه بوبابکدن افشیندن نجات (شهریار، ۱۷۳: ۱۳۸۳)

ترجمه: بابک و افشین را بهر مقابله با دین دکانی آراستند / بارالها دین را از این بابک و افشین
نجاتی ده!

سیمای ایران در تاریخ مورد نظر سازمان رسانه،

فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان

تاکید این مقاله در بخش تاریخ بر دو کتاب از کتب درسی نظام آموزشی جمهوری آذربایجان است و دلیل گزینش این دو اثر در بین آثار مشابه بسیار، از سویی کتاب درسی بودن این دو اثر و تصریح بر تایید آنها از سوی نظام آموزشی رسمی جمهوری آذربایجان است و از سوی دیگر صراحت و آشکاره گی تحریفات موجود در آنهاست.

کتاب نخست، کتاب «تاریخ آذربایجان» برای سال هفتم نظام آموزشی است و توسط یعقوب محمودلو، یوسف یوسف اف، رحیم علی اف، و اکبر قوجایف تألیف شده است و از سوی «وزارت تحصیل جمهوری آذربایجان» تصدیق شده است. مقدمه کتاب اینگونه آغاز می شود:

«آذربایجان در قرن سوم بعد از میلاد توسط امپراتوری ایرانی ساسانی و در قرن هفتم توسط اعراب اشغال شده است. اشغالگران، اهالی ایرانی و عرب تبار بسیاری را از داخل ایران و عربستان به کشورمان کوچ داده اند. کوچ داده شدگان در مناطق مهم نظامی و استراتژیک و نیز نقاط حاصلخیز اسکان داده شدند. بیگانگان، سیاست ذوب کردن و از بین بردن اهالی بومی آذربایجان را در پیش گرفتند، لکن ظلم مستمر همراه با ناآرامی ایرانیان و اعراب در طول ششصدسال، نتوانست روند متشکل شدن مردم آذربایجان را متوقف کند.

علیرغم سیاست آسیمیلیاسیون و دگرگون سازی اشغالگران در حق بومیان آذربایجان، با توجه به اینکه آذربایجان در ترکیب همین امپراتوری ها بود؛ در یک دوره ی تاریخی طولانی، ارتباطات داخلی تمامی نقاط کشور؛ و روابط تجاری در درجه ی اول گسترش یافت.

پیشرفت های مهمی در بین مناطق شمالی و جنوبی و نیز شرق و غرب آذربایجان در راستای یکپارچگی سیاسی و اقتصادی و نیز فرهنگی روی داد. مبارزه ی یکپارچه ی آزادیخواهانه بر علیه اشغالگران ایرانی و عرب، باعث انسجام هر چه بیشتر اهالی ترک و غیر ترک کشور آذربایجان شد و در مسیر یکپارچه شدن آنان تأثیرات مثبتی بر جای گذاشت. پروژه ی ایجاد ملت واحد سرعت بیشتری گرفت.» (محمودلو و دیگران، ۳: ۲۰۰)

از این کتاب به همین مقدار بسنده می شود، چراکه همین مقدمه گویای بسیاری نکات است. و اما کتاب دوم، کتاب «آتا یوردو» یا «سرزمین پدری» است که توسط یعقوب محمودلو، رافیق خلیل اف، و صابر آغایف تألیف و از سوی «وزارت تحصیل جمهوری آذربایجان» تصدیق شده

است. لحن این کتاب نیز مانند کتاب پیشین حماسی و عاطفی است و در بخش‌های مختلف کتاب، تاریخ و اسطوره در هم تنیده است که بررسی این ویژگی در این کتاب و سایر کتب مشابه منتشره در جمهوری آذربایجان، مجال‌ی فراخ‌تر می‌طلبد. مرور بخش‌هایی از این کتاب به عنوان فصلی از این مقاله مناسب حال خواهد بود.

نظامی‌گنجوی و خواجه نصیرالدین طوسی:

نظامی‌گنجوی یکی از شاعرانی است که به تناسب زادگاهش گنجه، در این کتاب به زندگی او اشاره‌ای رفته است. اگر همگان نظامی‌را با بیت مشهور «بسم الله الرحمن الرحیم / هست کلید گنج حکیم» می‌شناسند در این کتاب او در کسوت یک شیفته‌ی آتش پرستی معرفی شده است:

«در آن زمان‌ها در آذربایجان معابد آتش پرستی



بسیاری بود. نظامی درباره یکی از این آتشکده‌ها معلوماتی

به ما می‌دهد» (یوسف اف و دیگران، ۸۶: ۲۰۰۳)

اگر همگان نظامی

را با بیت مشهور

«بسم الله الرحمن الرحیم /

هست کلید در گنج حکیم»

می‌شناسند در این کتاب

او در کسوت یک شیفته‌ی

آتش پرستی معرفی

شده است.

در طول صحبت از نظامی اشاره‌ای به این که نظامی

خمسه اش را به زبان فارسی سروده است نشده است.

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که در کتاب «آتابوردو»

به عنوان مشاهیر آذربایجان معرفی شده است، خواجه

نصیرالدین طوسی وزیر هولاکو خان مغول و بانی

رصدخانه مراغه است. مؤلفین در ذکر زادگاه و محل

تولد اغلب مشاهیر، یک تاریخ دقیق میلادی و نام یک

شهر را بیان داشته‌اند که مثلاً برای نظامی‌گنجوی «نظامی در سال ۱۱۴۱ در گنجه متولد شده است»

(صص ۸۵) ذکر شده است، اما در مورد خواجه نصیرالدین طوسی این عبارت چنین است: «

نصیرالدین طوسی در ۱۸ فوریه ۱۲۰۱ متولد شده است» (صص ۸۹)

شاه اسماعیل صفوی:

شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار سلسله‌ی صفویه، در این کتاب درسی به سبکی ویژه معرفی

می‌شود. عنوان فصل مربوط به شاه اسماعیل صفوی «دولت مقتدر آذربایجان» است و پیش از ورود

به بحث اصلی، این پاراگراف با قلم **bold** به چشم می‌خورد:

«وطن، امانتی است برای ما از یکپارچه‌کننده‌ی تمامی اراضی وطن و ایجادکننده‌ی دولت واحد

متمركز مقتدر آذربایجان، تبدیل کننده ی زبان مادری مان به زبان رسمی دولت امپراتوری صفوی در سرزمینی به وسعت دربند تا خلیج ایران؛ شاه خطایی! « (یوسف اف و دیگران، ۱۱۳: ۲۰۰۳)

اگر چه تشیع شناسنامه ی صفویه است و جنگ های متعدد بین پادشاهان ترک صفوی و دربار ترک عثمانی بیشتر بر سر همین شیعه گری صفویه بوده است و دربار صفویه مأمّن علمای شیعه؛ اما در کتاب آتایوردو به این اصل به عنوان حربه ای برای ایجاد آذربایجان واحد مقتدر و در عین حال یکی از اشتباهات شاه خطایی نگاه می شود. بنگرید:

«در شاماخی ثروت بسیاری به دست صفویان افتاد. در این زمان آنان برای گسترش تشیع به زور شمشیر در بین اهالی شیروان کوشیدند.» (صص ۱۱۴)

«شکی نیز به عنوان یک ولایت به دولت صفویه پیوست. بدینگونه ایجاد دولت مقتدر آذربایجان واحد به سرانجام رسید. بنیان این دولت راشاه اسماعیل خطایی گذاشته بود.» (صص ۱۱۵)

«اما اعلان کردن تشیع از سوی صفویان به عنوان دین رسمی در تمامیت کشور و نیز اراضی به دست آمده، در سیر تاریخی آتی آذربایجان و نیز سیر تاریخی عموم ترک ها تأثیر بسیار منفی گذاشت و در بین ملل هم ریشه ی ترک مسلمان شکاف انداخت. این امر ضربه ی مهلکی به یکپارچگی ترکی اسلامی وارد کرد.» (صص ۱۱۵-۱۱۶)

«شاه اسماعیل خطایی در زمان حیات خود به این اشتباه خود که منجر به از هم گسیختگی ملت ما و نیز یکپارچگی ترکی اسلامی گردید، پی برده بود.» (صص ۱۱۶)

جالب اینجاست که بحث در مورد سلسله ی صفویه در همین جای کتاب تمام می شود و اشاره ای به باقی پادشاهان این سلسله ی مقتدر پادشاهان ایران نمی شود.

عهدنامه های گلستان و ترکمنچای:

این فصل کتاب با این شعر یعقوب محمود لو (یکی از مؤلفین کتاب) آغاز می شود:

شاققالا ندی، پارچالاندی آذربایجان

اؤز ایچیندن پارچالانمیش آذربایجان

ترجمه: دو شقه شد، شکافته شد آذربایجان / از درون، دو تکه شد آذربایجان

و پس از آن: «سال ۱۸۰۴ بود. جنگ بین روسیه و ایران آغاز شده بود. هر کدام از آن دو در صد

به چنگ آوردن اراضی آذربایجان بودند.» (یوسف اف و دیگران، ۱۴۱: ۲۰۰۳)

آذربایجان در سال‌های ۱۸۰۴-۱۸۱۳ با پیروزی امپراتوری روسیه به پایان رسید. در ۱۲ اکتبر سال ۱۸۱۳ در روستای گلستان قره باغ، دو کشور اشغالگر برای تقسیم سرزمین ما بین خودشان به تفاهم رسیدند.» (صص ۱۴۵)

بخش مربوط به عهد نامه ترکمنچای نیز با این جمله آغاز می‌شود: «به موجودیت سلطنت مقتدر آذربایجان در گلستان و سپس در ترکمنچای خاتمه داده شد. تکه به تکه، خیمه به خیمه، ایل به ایل تقسیم کردند و بریدند آذربایجان را!» (صص ۱۴۵)

و در ادامه جملاتی شبیه آنچه در مورد عهدنامه ی گلستان بیان گشته بود بیان می‌گردد. تا اینجا که: ” بدینگونه تمامی اراضی آذربایجان که در شمال رود ارس بود به اشغال روسیه درآمد. روسیه، اداره ی این اراضی را آغاز کرد. آن قسمت از اراضی آذربایجان نیز که در جنوب رود ارس بود به دست ایران افتاد. دولت مستقلی در آذربایجان باقی نماند. خاک آذربایجان و ملت آذربایجان به زور به دو نیم شد. یکی از دو برادر در این سوی ارس ماند و یکی در آن سوی ارس. ” (صص ۱۴۸)

در این کتاب به شخصیت‌های مختلفی از تاریخ ایران پرداخته می‌شود و در باره ی آنها به شیوه‌ای که تاکنون ذکر آن رفت پرداخته می‌شود؛ ستارخان، باقرخان، شیخ محمد خیابانی، میرزا علی اکبر صابر، میرزا فتحعلی آخوندزاده، و استاد شهریار. و در مورد تمامی این اشخاص اطلاعاتی ارائه می‌شود که از آنان چهره‌ای مدافع ایجاد آذربایجان واحد مستقل و حتی ضد ایرانی در اذهان بسازد که پرداخت به همه ی آنها، مجالی به فراخی کتابی مستقل می‌طلبد و شاید بایسته ای باشد در مسیر ایران پژوهی و آذربایجان پژوهی که به لطف خداوندی سرآغازش همین تتبع صاحب این قلم می‌تواند باشد.

در کتاب آتایوردو پرداخت ویژه‌ای به « نخستین گنگره ی آذربایجانی‌های جهان » می‌شود که در سال ۲۰۰۱ در باکو برگزار شد و حیدر علی اف رییس جمهور سابق آذربایجان در آن سخنرانی کرد.^۵ جمله ی پایانی کتاب نیز قابل تأمل است:

« جوانان آذربایجان؛ امیدهای آینده و وطن مقدسمان!

همه ی ما ترانه ی ملت بر لب؛

آذربایجان با غیرت، یکی شده، و دموکراتیک گویان؛

برای نیل به « آذربایجان نوین - آذربایجان بزرگ » که احاطه کننده ی تمامی اراضی سرزمین

پدری مان باشد، هجوم پیروزی را آغاز کرده ایم. » (یوسف اف و دیگران، ۱۴۱: ۲۰۰۳)

سیمای ایران در سینمای مورد نظر سازمان رسانه،

فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان

در میان تولیدات سینمایی که از دهه ی ۴۰ میلادی و دهه ی ۲۰ شمسی به این سو در آذربایجان تولید شده‌اند، با آثاری مواجه می‌شویم که ایران و ایرانی و طرفداران ایران را همانگونه به تصویر کشیده‌اند که ویژگی آن بیشتر بیان گردید. مواجهه با فرهنگ ایران و ارایه ی تصویری دلخواه جریان رسمی حاکمیت در برخی از این آثار بسیار پررنگ و در برخی کمرنگ‌تر است، لیکن در همه ی آنها لا اقل به طعنه و کنایه، متلکی نثار فرهنگ ایرانی شده است.

در این مقاله به جهت محدودیت‌های یک مقاله علمی، سه اثر از میان آثار مختلف سینمایی



بررسی می‌شود و دلیل‌گزینش این سه اثر نیز همان

بخش مربوط به

دلایل پیش‌تر ذکر گشته از سویی و رعایت اختصار

عهد نامه ترکمنچای نیز

مقاله از دیگر سوی است؛ چرا که مشت نمونه ای

با این جمله آغاز می‌شود:

سایسته خواهد بود برای خروار.

«به موجودیت سلطنت

فیلم سینمایی فتحعلی خان:

مقتدر آذربایجان در

این فیلم محصول سال ۱۹۴۷ میلادی و ۱۳۲۶

گلستان و سپس در

شمسی است و یک سال پس از پایان حکومت یک‌ساله

ترکمنچای خاتمه داده

ی فرقه ی دموکرات آذربایجان در تبریز تولید شده

شد. تکه به تکه، خیمه به

است. قهرمان فیلم سرداری است به نام فتحعلی خان که

خیمه، ایل به ایل تقسیم

مدام از تشکیل آذربایجان واحد سخن می‌گوید و در

کردند و بریدند

آذربایجان را!!»

طول فیلم به این آرزوی خود دست می‌یابد و با کمک امپراتوری روسیه بر دشمنان غلبه می‌یابد.

در صحنه ی آغازین فیلم، گفتار متنی توسط راوی روایت می‌شود که اینگونه گفتارهای آغازین،

ویژگی لاینفک تقریباً تمامی آثار سینمایی از این دست است. گفتار متن چنین است:

«سده ی هیجدهم. آذربایجان به خان نشین‌های دشمن با هم منشق شده است. از سویی

جنگ‌های داخلی، نیروی خلق را تحلیل می‌برد و از دیگر سوی دشمنان خارجی برای به بند کشیدن

و محو کردن آذربایجان تلاش می‌کنند. دشمنان خارجی با برافروختن آتش دشمنی‌های داخلی

قصد دست‌یابی به خاک آذربایجان را دارند. در این سال‌های دشوار، خان نشین قبا را فتحعلی خان

جوان اداره می‌کرد.»

در ادامه ی فیلم، قهرمان فیلم از تعدادی آواره که از مقابلش در گذرند می پرسد «هاردان گلیرسیز؟» یعنی از کجا می آید؟! دوربین بر صورت تک تک آواره هایی دقیق می شود که رد خون خشکیده و جاری شده از لب برخی از آنان دیده می شود. جوابی از آواره ها بر نمی خیزد و فتحعلی خان دوباره می پرسد: «من از شما پرسیدم از کجا می آید؟» که در این هنگام یکی از راه می رسد و می گوید: «زبان آنان را بریده اند!» و شاید همین یک صحنه، همه ی پیام فیلم باشد به آذری زبانان ایرانی تبار.

بخش قابل توجهی از فیلم به بیان چگونگی ظفر یافتن فتحعلی خان بر رقیبان داخلی و تشکیل دولت آذربایجان واحد سپری می شود تا اینکه در ایام کهنسالی او، گفتار متن فیلم از زبان راوی چنین روایت می شود:



« سال ها گذشت. زمان موهای فتحعلی خان را

سفید کرد، لکن فتحعلی خان در اثر خستگی ناپذیری اش و تداوم فعالیت مستمرش توانست از خان نشین های پراکنده، آذربایجان واحد را تشکیل دهد و شورای دولتی «دیوان آذربایجان» را برای اداره ی امور تاسیس کرد.»

یکی از اهداف اصلی فیلم، ادای احترامی نمادین به دو حکومت محمد امین رسول زاده در سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ و نیز حکومت یک ساله ی فرقه ی دمکرات آذربایجان به رهبری میرجعفر پیشه وری در سال های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ در تبریز است

در این قسمت فیلم فرستاده ای از سوی « سردار

اعظم» که بی گمان نماینده ی ایران است می آید و پیامی می آورد مبنی بر اینکه فتحعلی خان تحت تابعیت

او در آید. فتحعلی خان سخن از دیوان آذربایجان می راند و اعضای دیوان از تحت قیمومیت دشمنان نبودن آذربایجان جدید سخن می گویند و در نهایت فرستاده بر می گردد.

فصل الخطاب فیلم نیز باز سخن قهرمان فیلم است که می گوید: «تا روزی که خورشید خاک

آذربایجان واحد را روشن کند، مبارزه ی ما ادامه خواهد یافت!»

اگر چه در این مقال در مقام موضعگیری نیستم ولی ذکر این نکته خالی از لطف نخواهد بود که

یکی از اهداف اصلی فیلم، ادای احترامی نمادین به دو حکومت محمد امین رسول زاده در سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ (و شاید شخص فتحعلی خان خویسکی که در سال ۱۹۱۸ در تفلیس مامور تشکیل کابینه از سوی شورای ملی آذربایجان شد) و نیز حکومت یک ساله ی فرقه ی دمکرات

آذربایجان به رهبری میرجعفرپیشه وری در سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ در تبریز است. فیلم فتحعلی خان در سال‌های اخیر توسط مؤسسه ی «آذربایجان فیلم» به صورت سی دی راهی بازار شده است.

فیلم سینمایی مشد عباد:

فیلم سینمایی «او اولماسین بو اولسون» که به «مشد عباد» معروف است، محصول سال ۱۹۵۶ به کارگردانی حسین سعیدزاده است. داستان فیلم بر مبنای اپرای عزیر حاجی بیگف بازسازی شده است و روایتگر تقابل سنت و شیوه‌های نوین زندگی است. این فیلم در اصل پرداختی زیبا به فرهنگ آذربایجان دارد و تصویر زیبایی از آذربایجان دوره ی پس از گلستان و ترکمنچای ارایه می‌دهد که در این میان می‌توان به تابلوهای اماکنی اشاره کرد که با دو الفبای فارسی و لاتین خودنمایی می‌کنند و جامعه ای را به تصویر می‌کشند که در حال گذر از مرحله ای به مرحله ی دیگر است و دوران گذارش را در دوره جدید پشت سر می‌گذارد.

این فیلم موزیکال را که سراسر کمدی است، می‌توان فاخرترین فیلم آذربایجان دانست که در کنار فیلم «آرشین مال آلان» از عشق و عاشقی سخن می‌گویند و از هجو و هزل به زیبایی بهره می‌برند و مخاطبان بسیاری در دنیا به ویژه در ایران یافته‌اند. پرداخت به این فیلم در این مقاله به دلیل دو ویژگی و دو سکانس از این فیلم است که تلنگری و هزل و کنایه ای در آنها نهفته است.

در صحنه ی آغازین فیلم زنی محجبه - مانند همه ی زنان ایرانی و آذربایجانی - نشان داده می‌شود و گفتار متنی به بیان این نکته می‌پردازد که زن آذربایجانی، سال‌ها دنیا را از پشت «پنجره ی تنگ حجاب» دیده است و با زوم بک دوربین، زن و شوهری در میان رهگذران دیده می‌شوند که مرد همراه زن، لباس روحانیان بر تن دارد و زن محجبه است.

و اما ویژگی دوم، شخصیت خود مشد عباد یا «مشهدی عباد» است که هم نامش تداعی ایران را می‌کند و هم در خلوتش غزل‌های فارسی ترنم می‌کند. او نماد یک مرد سنتی تمام عیار است که عاشق دختری جوان است و با بهره مندی از ثروتی که از بقالی فراچنگ آورده، در صدد دست یافتن به معشوقه ی خود است. شاید با دقیق شدن در سایر شخصیت‌های فیلم از جمله کاراکتر محبوب «حمّال» بتوان هزل‌های دیگری نیز یافت، اما پرداخت من بیشتر روی غزل فارسی خواندن و ویژگی‌های مشد عباد است که مشروب نمی‌خورد و با میهمانان مست مجلس خواستگاری با گوشه قبا دست می‌دهد و برای دست یافتن به معشوقه اش دست به دامن همین آدم‌های به قول

طرفه می‌رود. این ویژگی‌ها که در این فیلم بیشتر به یک شوخی می‌ماند، در فیلم دیگری که در ادامه به آن پرداخته می‌شود رنگ و بوی سیاسی و اجتماعی می‌گیرد و بیشتر خودنمایی می‌کند.

فیلم سینمایی ده لی کور:

داستان فیلم «ده لی کور یا» «کرخروشان» در ساحل رود ارس اتفاق افتاد و مضمونی اجتماعی دارد. این فیلم محصول سال ۱۹۷۰ است. دوشخصیت معلم و روحانی در کنار شخصیت اصلی فیلم خودنمایی می‌کنند. معلم به فرهنگ آذربایجان می‌اندیشد و از سوی مبلغین فرهنگ روسی مورد بی مهری واقع می‌شود و روحانی سخن از شریعت گفته، جلوه در محراب می‌کند و در خلوت آن کار دیگر.

شخصیت روحانی یا آخوند در این فیلم را شاید بتوان ادامه‌ی شخصیت مشدعباد دانست که در اینجا باوقارتر و جدی‌تر است و البته مرموزتر و موزی‌تر، که کلمات عربی و فارسی بر زبان می‌راند. همسر قهرمان فیلم توسط مریدان همین شخصیت اغفال می‌شود و راه به محفلی می‌یابد که مراد و مرشد آن روحانی فیلم است و در آن مجلس، رقص سماع می‌کنند و «تا بود چنین بود و تا باد چنین بادا» سر می‌دهند، و در لحظه‌ای که روحانی فیلم با چشمان دریده قصد کام گرفتن از زن را دارد همسرش سر می‌رسد و با شلیک گلوله‌ای به این محفل پایان می‌دهد. زن در ادامه بر ساحل رود حاضر می‌شود و از آب می‌خواهد که او را از این گناه پاک گرداند و به نوعی «سارای» ای تردامن باشد که ارس خروشان او را با خود برد.

این فیلم نیز در بستر داستان اجتماعی خود تصویرگر فرهنگ آذربایجان است و به فراخور حال و مجال و شاید در مقام آسیب‌شناسی، هم به روس می‌تازد و هم به فارس. اگر چه این تاختن؛ همه‌ی سخن فیلم نیست، اما زمان قابل توجهی از فیلم را به خود اختصاص داده است و همان حرفی را می‌زند که در منظومه‌ی گلستان و منظومه‌های مشابه و نیز در کتاب‌های درس تاریخ نظام آموزشی جمهوری آذربایجان زده می‌شود.

سیمای ایران در رسانه‌های مورد نظر سازمان رسانه،

فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان

در میان رسانه‌های مکتوب و نیز رسانه‌های دیداری و شنیداری جمهوری آذربایجان کم نیستند رسانه‌هایی که بر طبل ضدیت با ایران می‌کوبند. این رسانه‌ها اگر چه همه‌ی رسانه‌های این

جمهوری نیستند ولی سردمداران رسانه ای این جمهوری هستند که بررسی شیوه‌های پرداخت به موضوعی به نام ایران در این رسانه‌ها مجال بسیار فراخ می‌طلبد. در این مقاله تنها به ذکر چند نمونه که در نوع خود قابل توجه‌اند بسنده می‌شود با ذکر این نکته که اغلب رسانه‌های جمهوری آذربایجان در نقل خبرهای مربوط به ایران از سیاستی واحد پیروی می‌کنند که همان سیاست مورد نظر «سازمان رسانه، فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان» است.

در رسانه‌های جمهوری آذربایجان آن بخش از خبرها که به مناطق آذری نشین ایران مربوط است پررنگ‌ترند و جزئی‌ترین خبرها که گاه به شایعه بیشتر می‌مانند تا خبر، بخشی از اخبار اولویت دار این رسانه‌ها را تشکیل می‌دهند. روزآمد و روزمره بودن این خبرها باعث می‌شود نتوان در



بررسی این مقاله آن‌ها را به تفصیل و با جریئات بیشتر بیان داشت، ولی جهت نمونه و به فراخور اهمیت به برخی از آنان اشاره می‌شود.

در رسانه‌های جمهوری

آذربایجان آن بخش از

خبرها که به مناطق آذری نشین ایران مربوط است پررنگ‌ترند و جزئی‌ترین خبرها که گاه به شایعه بیشتر می‌مانند تا خبر، بخشی از اخبار اولویت دار این رسانه‌ها را تشکیل می‌دهند

مبارز احمد اوغلو در تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۸۷ در مصاحبه با شبکه ی تلویزیونی لیدر (LIDER) در باب سفر عبدالله گل رئیس جمهور ترکیه به ارمنستان می‌گوید: «الان سفر رییس جمهور ترکیه به ایروان، با کمک ایران به ارمنستان در سال ۹۲ قابل مقایسه است. اگر ایران تنها سه روز دیرتر به ارمنستان کمک می‌کرد، حالا دیگر ارمنستانی در کار نبود. ایران در حال حاضر با ارمنستان مشکل دارد.»

در تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۸۷ همین شبکه خبر دستگیری عده‌ای قاچاقچی مواد مخدر در آذربایجان را که یکی از آنان ایرانی است روی آنتن می‌فرستد و بر ایرانی بودن او تاکید می‌کند. همین خبر از سوی شبکه‌های آینس (ANS) و دیگر شبکه‌ها نیز با همین کیفیت منتشر می‌شود. شبکه آی تی وی (اجتماعی تی وی یا ITV) در ۳۱ شهریور ۱۳۸۷ سفر منوچهر متکی به قفقاز را تلاش ایران برای خروج از انزوا و بهره‌گرفتن از این برگ برنده که روسیه به دلیل حضور ترکیه در ناتو تمایلی به حضور ترکیه در قفقاز ندارد معرفی می‌کند. در این برنامه وفا قلی زاده چنین موضع می‌گیرد که «ترکیه نماینده‌ی آمریکاست و به همین دلیل ایران در قفقاز فعال تر شده است. روسیه در این مسیر حامی ایران است و لی آیا ایران در خروج از این انزوا موفق خواهد بود؟»

در تاریخ ۲۰۰۸/۲۰/۱۱ روزنامه زمان (ZAMAN) با درج خبری با عنوان « تهران در هراس از حمله احتمالی واشنگتن به ایران برای جلوگیری از این امر دست به تحرک می‌زند» از خلیج فارس با نام « بصره کورفزی» یعنی «خلیج بصره» یاد می‌کند.

در تاریخ سوم دسامبر ۲۰۰۸ خبر سفر دکتر احمدی نژاد به تبریز در مطبوعات آذربایجان منتشر می‌شود. آذرسایت (AZERSAYT) این خبر را اینگونه نقل می‌کند: «در راه طولانی فرودگاه تا استادایوم تختی شهر تبریز، اعضای خانواده‌های شهیدان جنگ ایران و عراق، روحانیان رسمی، دانش آموزان دبیرستانی، و اعضای بسیج (نیروهای داوطلب طرفدار حاکمیت) از احمدی نژاد استقبال کردند. در این زمان بعضی از اشخاصی که پرچم ایران را در دست داشتند، شعار «آذربایجان او یاقدر، انقلابا دایاقدیر» سر داده‌اند. در استادیوم



تختی، پرزیدنت احمدی نژاد چند بیت شعر در وصف آذربایجان خوانده است.»

عباسعلی حسن اف گفته

است که برخی ناملایمات

در روابط ایران و آذربایجان

مولود ناکارآمدی برخی رهبران

گذشته‌ی آذربایجان و هرج

و مرج‌های پس از فروپاشی

اتحاد جماهیر شوروی

بوده است

اما خبر دیگری که در همین روز در صفحات این سایت جای گرفته بود قابل توجه‌تر است. تیترا خبر چنین است: «در سوم دسامبر سفیر آذربایجان در جمهوری اسلامی ایران، در دفتر آژانس خبری مهر ایران ۳۵ میلیون هموطن جنوبی ما را تحقیر کرد». متن خبر به مصاحبه‌ی سفیر آذربایجان با خبرگزاری مهر مربوط است و دلیل این تیترا به این بخش از خبر مربوط است:

عباسعلی حسن اف گفته است که برخی ناملایمات در روابط ایران و آذربایجان مولود ناکارآمدی برخی رهبران گذشته‌ی آذربایجان و هرج و مرج‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بوده است: «متاسفم که تاثیرات منفی برخی رفتارها و حرکات آن روز تا امروز ادامه دارد. همین امر مانع گسترش روابط دو طرفه می‌شود. ما موظف به عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها هستیم، اما حکومت بی تدبیر الچی بیگ در حالی که شعارهای بی اساس اتحاد آذربایجان‌های شمالی و جنوبی را سر داد باعث تیرگی روابط باکو با کشورهای همسایه شد.» عباسعلی حسن اف در پاسخ سؤالی مبنی بر روابط آذربایجان و اسرائیل گفت: «روابط آذربایجان با اسرائیل از زمان الچی بیگ آغاز شد، اما در ۱۷ سال اخیر و پس از برقراری مناسبات اصیل

آذربایجان تاکنون هیچ یک از مقامات رسمی آذربایجان به اسرائیل سفر نکرده‌اند.»

روزنامه‌آینا (AYNA) در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۸۷ مطلبی با تیتراژ «معاهده‌های گلستان و ترکمنچای اعتبار قانونی خود را از دست داده است» منتشر کرد که در آن به برگزاری کنفرانسی با همین عنوان از سوی «سازمان جوانان گنگره‌ی آذربایجانی‌های جهان» اشاره و سخنان صابر رستمخانلی مبنی بر تقسیم آذربایجان توسط این معاهده‌ها درج شده بود که: «اراضی آذربایجان در سال ۱۸۱۳ با امضای معاهده‌ی گلستان و در سال ۱۸۲۸ نیز با انعقاد معاهده‌ی ترکمنچای بین رژیم تزاری روسیه و دولت ترک قاجار تقسیم شده و بدین ترتیب تجزیه‌ی آذربایجان واحد بنیان گذاشته شده است. در قرنهای بعدی روسیه در بند را به خود الحاق کرده، منطقه بورچالی به گرجی‌ها، ایروان، زنگه‌زور، دره‌لیز و سایر مناطق و بخشهای آذربایجان نیز به ارامنه واگذار شده است. در نتیجه، به حساب سرزمین‌های آذربایجانی دولت ارمنستان تاسیس شده است. فارس‌ها نیز پس از اینکه با سرنگونی دولت ترک قاجار در ایران به قدرت دست یافتند، آذربایجان جنوبی به مساحت ۲۸۰ هزار کیلومتر مربع را به قسمتهای مختلف تقسیم و تجزیه کرده‌اند. وی افزود: استانهای آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی، اردبیل و زنجان تاسیس گردید. برخی از شهرها، قصبه‌ها و روستاهای ما در اراضی استان‌های مختلف قرار گرفت و روند فارسی‌سازی سریع اسامی این مناطق آغاز گردید.»

در تاریخ چهارم آذر ۱۳۸۷ نیز بر نامه‌ای از شبکه‌ی اجتماعی (ITV) با عنوان «معاهده‌ی گلستان سرآغاز تقسیم آذربایجان به دو بخش بود» پخش و ضمن پرداخت به گنگره‌ی «ملت تجزیه‌شده» از زبان رامیل حسین اف (کارشناس تاریخ) چنین بیان می‌شود: «کشمکش‌های ایران و روسیه بر سر قفقاز در نهایت به عقد معاهده‌ی ترکمنچای در سال ۱۸۲۸ منجر شد. طبق این قرارداد آذربایجان به محوریت رود ارس میان دو کشور تقسیم شد. روسیه تزاری از همان زمان، انتقال ارامنه به قره‌باغ را آغاز کرد. ریشه مناقشه‌ی قره‌باغ نیز به سیاست‌هایی که از همان سال‌ها آغاز شد باز می‌گردد.»

آنچه در این بخش ارایه شد، تنها نمونه‌هایی اندک است که به فراخور ضرورت مقاله به آنها اشاره‌ای شد و مشتاقان نمونه‌ی خروار. رسانه‌های طرفدار «سازمان رسانه، فرهنگ و هنر رسمی جمهوری آذربایجان» در کنار بهره‌گرفتن از شیوه‌های تولید خبر، تلاش‌هایی نیز در زمینه‌ی تولید آثار مستند تلویزیونی می‌کنند که تلاش شبکه‌ی دولتی «آذرتی‌وی» برای تولید مستند «شاه اسماعیل صفوی» و معرفی سلسله‌ی صفویه به عنوان «دولت مقتدر آذربایجان» از آن جمله است.

علاوه بر این، چاپ اطلس جغرافیایی با عنوان «اطلس آذربایجان» نیز از حرکات همسو با جریان یادشده است که در اطلس مذکور، تمام اراضی آذربایجان ایران و بخش هایی از محدوده ی کشورهای حاشیه ی جمهوری آذربایجان (بوئزه ارمنستان) به عنوان خاک آذربایجان واحد اعلام شد. درواکنش به چاپ این اطلس، علاءالدین بروجردی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس هفتم، چاپ این اطلس جعلی را یک اقدام تحریک آمیز دانست.

نتیجه

با نگاهی کلی به تمامی تلاش هایی که فهرست و نمونه هایی از آن در این مقاله رفت، می توان نتیجه گرفت که نوک پیکان تمامی این تلاش ها متوجه ایران و مناطق آذری نشین ایران است. اگر چه در این مقاله سعی بر پرهیز از هرگونه پیش داوری و موضعگیری بوده است و تلاش شده قضاوت نهایی به عهده ی خواننده ی این سطور باشد؛ اما ذکر این نکته بی فایده نخواهد بود که یکی از دلایل عمده ی همه ی این تلاش ها «غنای فرهنگ ایرانی اسلامی» است. همه ی این تلاش ها از تغییر الفبا در جمهوری آذربایجان – از الفبای قرآنی به الفبای لاتین و سپس سیریلیک و سپس لاتین – گرفته تا تمامی تلاش های رسانه ای اخیر، وقوف کامل سردمداران حرکت مذکور به این نکته را می رساند که «جمهوری آذربایجان» به عنوان دومین کشور شیعه ی جهان، پیوند فرهنگی-تاریخی-دینی بسیار عمیقی با ایران و فرهنگ و تمدن ایرانی دارد و مردم این جمهوری، معارف دینی خود را از ایران چه از مبلغان دینی تحصیل کرده در ایران و چه از رسانه هایی مثل رادیو آذری برونمرزی تبریز دریافت می کنند.

به هر روی آنچه عرضه شد، تنها از سر تذکر و تتبع و تحقیق بود و نه از سر هراس؛ که معتقدم اگر فرهنگ و تمدنی قرار است با اینگونه تحرکات آسیب دیده از هم بپاشد، پاشیدنش شایسته تر است. لیکن آگاهی از آنچه در پیرامون ما می گذرد بی شک صاحبان تدبیر را متوجه بایسته هایی خواهد کرد که گاه نخستین درس و حتی الفبا را خود مساله به ما می آموزد.

■ یادداشت‌ها :

۱ - برای مطالعه‌ی بیشتر در این مورد می‌توانید به منابع مراجعه کنید:

الف: مقاله‌ی « ترکی آذربایجانی؛ ترکی ایرانی» به قلم نگارنده در سایت شخصی نگارنده: www.nalbandi.com که چکیده‌ی مقاله‌ی مذکور در کتاب چکیده‌ی مقالات همایش ملی نهادهای اجتماعی و همبستگی ملی با عنوان «لهجه‌ی ایرانی زبان آذری و نقش رسانه‌ها در تقویت و تضعیف آن» موجود است.

ب: نعلبندی، مهدی (۱۳۸۲)؛ باکو ۲۰۰۱، یادداشت‌های سفر به جمهوری آذربایجان، تبریز: بنیاد فرهنگی طوبی (فصل «بیردیل اوچ الفبایلا: زبانی باسه الفبا» صص ۵۷-۷۰)

۲ - بختیار وهابزاده در ۱۳ بهمن ۱۳۸۷ درگذشت. در مراسم به خاک سپاری وی الهام علی اف رئیس جمهور آذربایجان، وزرا، مسئولین بلند پایه جمهوری آذربایجان، سفیر ترکیه در آذربایجان، و نمایندگان پارلمان آذربایجان حضور داشتند. بختیار وهاب زاده دارای دکترای علوم فیلولوژی، عضو وابسته فرهنگستان علوم ملی و دارنده‌ی جایزه‌ی دولتی شوروی سابق بود. و نشان استقلال جمهوری آذربایجان را دریافت کرده بود.

۳ - جنوب حسرتی یا حسرت جنوب که منظور از جنوب، آذربایجان ایران است و در جمهوری آذربایجان با نام آذربایجان جنوبی از آن یاد می‌شود.

۴ - استاد « عزیز دولت‌آبادی» در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی در تبریز به دنیا آمد. وی نخستین رئیس کتابخانه ملی (مرکزی) تبریز و رییس کتابخانه تربیت نیز بود. تاکنون ۱۲ جلد از کتاب‌های دولت‌آبادی به چاپ رسیده است. تصحیح دیوان خیالی بخارایی، تصحیح دیوان کمال خجندی، تصحیح روضه اطهار، تصحیح و چاپ دیوان ملک محمود تبریزی از جمله فعالیت‌های استاد است استاد عزیز دولت‌آبادی تالیفاتی نیز شامل، تذکره سخنوان آذربایجان (بررسی قطران تا شهریار)، تاریخ تحول نثر فارسی معاصر، سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، و فرهنگ واژه‌های ترکی و مغولی دارد که از جمله دیگر آثار چاپ شده این استاد برجسته است. از دیگر فعالیت‌ها و خدمات بسیار برجسته دولت‌آبادی می‌توان به کشف مکان مقبره الشعرا ی تبریز و مقبره دو کمال (کمال الدین بهزاد و کمال خجندی) در تبریز اشاره کرد. استاد دولت‌آبادی در نیمه‌ی اردیبهشت ۱۳۸۸ دارفانی را وداع گفت.

۵ - برای مطالعه‌ی گزارش مشروحی از این کنگره می‌توانید مراجعه کنید به: باکو ۲۰۰۱ (فصل «گورولتای» صص ۱۶۱-۱۷۰)

■ منابع:

- ۱- بیات، کاوه (۱۳۸۰)؛ توفان بر فراز قفقاز، تهران: مرکز چاپ و انتشار وزارت امور خارجه
- ۲- جمالوف، قابیل (۱۳۸۶)؛ "مصاحبه"، نشریه ی سیاسی و فرهنگی ایران شمالی (چاپ اردبیل) تابستان، شماره ی ۸ و ۹، صص ۲۵-۲۷
- ۳- رستم، سلیمان (۱۹۸۲)؛ جنوب حسرتی، شعرلر و پوینمالار (حسرت جنوب، شعرها و منظومه ها)، باکو: یازیچی
- ۴- شهریار، سید محمد حسین (۱۳۸۳)؛ کلیات اشعار ترکی استاد شهریار، مقدمه و تصحیح حمید محمد زاده، تهران: زرین
- ۵- شهیدی ارسباران، عبدالحسین (۱۳۸۵)؛ خاطرات حاج علی اکرام علی اف، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۶- علیمحمدی، ابوالفضل (۱۳۸۲)؛ گامی در تصحیح نسخه های چاپ شده ی آثار ترکی سید محمد حسین شهریار به انضمام توضیحات و تفاسیر از زبان استاد، تبریز: کانون فرهنگ و هنر آذربایجان
- ۷- محمودلو، یعقوب و خلیل اف، رافیق و آقاییف، صابر (۲۰۰۳)؛ آتایوردو، ۵-جی صینیف او چون درسلیک (سرزمین پدری، کتاب درسی برای کلاس پنجم)، چاپ پنجم، باکو: تحصیل (انتشارات وزارت تحصیل جمهوری آذربایجان)، الفبا: لاتین
- ۸- وطن (۱۳۸۵)؛ مجموعه ی آذربایجان شناسی، شماره ی ۱، خرداد، صص ۱۶۵-۶
- ۹- یوسف اف، یوسف و محمود لو، یعقوب و علیف، رحیم و قوجاییف، اکبر (۲۰۰۱)؛ آذربایجان تاریخی، ۷-جی صینیف او چون درسلیک (تاریخ آذربایجان، کتاب درسی برای کلاس هفتم)، باکو: تحصیل (انتشارات وزارت تحصیل جمهوری آذربایجان)، الفبا: لاتین
- ۱۰- رسول زاده، محمدمین، (۱۳۸۰) جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل گیری و وضعیت کنونی آن، ترجمه تقی اسلام زاده، تهران، شیرازه

11. www.birliyimiz.azersayt.com

12. www.best2me.ne

13. www.azadtabriz.org

14. www.musavat.com

15. www.yenisharg_az.org

16. www.zaman.az

17. www.news.trendaz.com

18. www.arannews.ir



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی